

آشنایی با ادبیات اقوام سرزمین استرآباد و گرگان

نگاهی بر تاریخ ادبیات

قزاق و آبی

(بخش نخست)



دکتر اسلام چمنی*

چکیده

قوم قزاق، از جمله اقوامی هستند که گروهی از آنان از حدود یک سده‌ی گذشته، به صورت مداوم و مجموعه‌ای یکپارچه، در بخش‌هایی از سرزمین استرآباد و گرگان (استان گلستان) سکونت دارند. علاوه بر اشتراکاتی که به واسطه‌ی ارتباط یک سده‌ی اخیر بین قزاق‌ها و اقوام ایرانی به‌وجود آمده، از سده‌های بسیار دورتر وجوه مشترک فرهنگی و تاریخی بین قلمرو فرهنگ‌های فارسی و قزاقی وجود داشته، که متأسفانه تاکنون ناشناخته مانده است. مقاله‌ی پیش‌رو ضمن اشاره به این وجوه مشترک، به تحلیل و بررسی تاریخ ادبیات قزاق و شناساندن آبی، شاعر پُرآوازه‌ی قزاق، خواهد پرداخت. امید است، شناخت فرهنگ‌های مشترک، گامی باشد در راستای تقویت روح ملی هر قوم و تحکیم روابط فرهنگی میان حاملان فرهنگ اسلامی در سرزمین‌های شرقی.

واژگان کلیدی: تاریخ ادبیات قزاق، آبی، ادبیات فارسی، اشتراکات فرهنگی



* پژوهشگر تاریخ اقوام، محقق تاریخ و ادبیات قزاق، مدرس دانشگاه شرق‌شناسی قزاقستان (این مقاله با اندکی خلاصه‌نگاری و تصرف ارائه می‌شود - فصلنامه میرداماد)

مقدمه

موضوع مقاله‌ی پیش‌رو، شناساندن تاریخ و ادبیات ملت قزاق، از زمان تشکیل خانان قزاق در سال ۸۷۰ ق برابر با ۱۴۶۵م تا به امروز است. این دوره‌ی پانصدوپنجاه ساله، در پنج دوره‌ی تاریخی، سیاسی مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت. از سویی بررسی اجمالی پیوندهای ادبیات و فرهنگ قزاق با ادبیات شرق اسلامی به طور اعم و ادبیات ایران به طور اخص مورد نظر نویسنده است. در قسمت نخست این مقاله موضوعاتی چون: ۱. تاریخ ادبیات قزاق (در پنج دوره) ۲. زندگی و اندیشه آبی قونبای اوغلو ۳. دوره کودکی آبی در قید استعمار روسیه‌ی تزاری ۴. سرچشمه‌ی دانش آبی ۵. بستردانش آبی ۶. زادگاه و شرح مشاغل پدر آبی ۷. مادر ادب‌پرور آبی، ارائه خواهد شد.



تاریخ ادبیات قزاق

در این مقاله تاریخ ادبیات قوم قزاق در پنج دوره‌ی تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است، که این پنج دوره عبارتند از: دوره نخست: از ۱۴۶۵ تا ۱۸۴۷ م. دوره دوم: از ۱۸۴۷ تا ۱۹۰۴ م. دوره سوم: از ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۹ م. دوره چهارم: از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱ م. دوره پنجم: از ۱۹۹۱ تا زمان حاضر. البته در این مقاله، بیشتر تاریخ ادبیات قزاق در دوره‌ی فترت سیاسی قزاق، یعنی از ۱۸۴۷ تا ۱۹۰۴، مدنظر بوده، تا بتوان پیوند میان ادبیات قزاق با ادبیات شرق به ویژه ایران را بیان نمود. **دوره‌ی نخست:** تاریخ و ادبیات دوره‌ی خانان قزاق، از سال تأسیس خانان قزاق در ۱۴۶۵، تا سال انهدام کامل حاکمیت سیاسی آن در ۱۸۴۷ م، را شامل می‌شود.

زبان فارسی در شفاف ساختن این دوره از تاریخ قزاق، از اهمیت خاصی برخوردار است. زیرا «تاریخ رشیدی» به قلم میرزا محمد حیدر دوغلات (۱۵۵۱ - ۱۴۹۹) کتابی به زبان فارسی است که سال تشکیل مملکت خانی قزاق در ۱۴۶۵ م را ثبت کرده و از سویی به شرح فرهنگ دامی قزاق‌ها پرداخته است. این کتاب نشان می‌دهد که شناخت و تحلیل تاریخ ملت قزاق بدون منابع و مآخذ تاریخی، ادبی فارسی، امری ناممکن است. از دیگر سو اهمیت روابط فرهنگی ایران با آسیای مرکزی و هندوستان را در کتاب مزبور به خوبی می‌توان ردیابی کرد. نویسنده‌ی تاریخ رشیدی از طایفه‌ی دوغلات ترک‌تبار است و منظومه‌ای به نام «جهان‌نامه» به زبان ترکی دارد. در واقع ادبیات قرون بین هشتم و پانزدهم میلادی، برهسته‌ی باورهای اسلامی پدید آمد، که پژوهش و تحلیل در راه شناخت آن نیاز به شناخت فرهنگ و ادبیات ترکی، فارسی و عربی - اسلامی دارد. که مطالعه‌ی ادبیات آن دوره، جدا از فرهنگ و ادبیات سه‌گانه‌ی فوق، غیرممکن است. به عبارتی شناخت ابعاد سیاسی و فرهنگی و اجتماعی اعصار فوق‌الذکر، بدون در نظر گرفتن سهام سه‌گانه ترکی، فارسی و عربی، ممکن نخواهد بود. در زمان حاضر، پذیرفتن این واقعیت، به شکلی بارزتر از همیشه، خودنمایی می‌کند. عدم پذیرش این واقعیت، اختلافات جهان اسلام را عمیق‌تر کرده و موجب قدرت عمل استعمار جهانی، در مقابل جهان اسلام، خواهد بود. لب کلام این‌که، دیگر «منی» وجود ندارد. بلکه این «ما» هستیم که باید با روح واحدی در مقابل استعمارگران جهانی بایستیم. اگر «توحید» الهی در وحدت مسلمانان رویت می‌شود، لازم است ملل مسلمان همدیگر را بهتر بشناسند. من فکر می‌کنم یکی از راه‌های دستیابی به این شناخت، شناخت بهتر اندیشمندان ایرانی از ادبیات دوره‌ی خانان قزاق در سال‌های ۱۴۶۵ تا ۱۸۴۷ است. چون واقعیت امر این است که تاریخ، فرهنگ و ادبیات قزاق‌ها، به طور گسترده، از سوی فرهیخته‌گان ایرانی پدیده‌ی ناشناخته‌ای است. از سویی ادبیات شفاهی دوره‌ی خانان قزاق در ارتباط با ادبیات فارسی، نکات مشترک بسیاری، برای تحقیق و تعمق دارد.

دوره‌ی دوم: تاریخ و ادبیات قزاق را بین سال‌های ۱۸۴۷ تا ۱۹۰۴ دربر می‌گیرد. این دوره، از نظر سیاسی، دوره‌ی فترت سیاسی قزاق است. چون با مرگ آخرین خان قزاق، کینساری خان در ۱۸۴۷، سیستم سیاسی برای حاکمیت ملی و کشوری، به‌طور کلی از بین رفت. از این رو ادبیات و هنر قزاق، برای حفظ هویت ملی قوم قزاق، به اهمیت خاصی ارتقاء یافت. از این رو سال‌های ۱۸۴۷ تا ۱۹۰۴، به عنوان دوره‌ی فترت سیاسی تاریخ قزاق، زمینه‌ای فراهم آورد که اجباراً ادبیات، به عنوان حافظ ارزش‌های فرهنگی، تاریخی آداب قومی قزاق، به گونه‌ی ادبیات داستانی وارد عمل شد. منظومه‌های داستانی این دوره، با ادبیات اندیشمندانه‌ی آبا، توانستند



بار سنگین حفظ هویت تاریخی و فرهنگی قزاق را بر دوش بکشند. از سوی دیگر، این دوره، که دوره‌ی گذر ادبیات شفاهی قزاق به ادبیات نوشتاری جدید بود، توانست اهمیت ویژه‌ای را به خود اختصاص دهد. در این دوره، بنیانگذار ادبیات کتبی قزاق و مؤسس مکتب اندیشه‌ی آبی، قونابای (۱۹۴۵ - ۱۹۰۴)، فراگیری رمز ادبیات، با تکیه بر بزرگان شرق، را آغاز می‌کند، آن‌جا که می‌گوید:

«فضولی، شمسی، شیخ علی
نوابی، سعدی، فردوسی،
خواجه حافظ - ای همگان

مدد رسانید بر فریاد شاعری!

ما در این کتاب به شناساندن آبی، پایه‌گذار ادبیات نوین قزاق، و رهروان راه آبی می‌پردازیم. زیرا آبی ادبیات جدید قزاق را بر اساس ادبیات شرق بنا نهاد. از این رو، ادبی بعد از وی، حتی در دوره‌ی سوسیالیستی شوروی، به انحاء مختلف راه آبی را ادامه دادند.

دوره‌ی سوم: شامل تاریخ و ادبیات قزاق از ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۹ است. دوره‌ی ادبیات سیاسی - ملی تاریخ نوین ملت قزاق، که با شکل‌گیری نیروهای مبارز سیاسی، در تشکیلات حزب «آلاش»، پایه‌های جمهوری قزاقستان، در چارچوب اتحاد جماهیر شوروی، را پدید می‌آورند، که در نهایت منجر به تشکیل جمهوری مستقل قزاقستان امروزی می‌شود. از ویژگی‌های ادبیات سیاسی دوره‌ی آلاش، دیدگاه‌های فرهنگی و سیاسی و همچنین زاویه‌های جدید و نوین ادبیات غربی آن است، که از طریق ادبیات روسی، در میان فرهیخته‌گان قزاق شایع شده و دامنه‌ی فراگیری قابل توجه‌ای داشت. به هر حال، در این دوره از تاریخ قزاق، رد پای ادبیات شرق و ارزش‌های دینی اسلامی را به‌خوبی می‌توان مشاهده کرد، که پژوهش‌های خاص خود را الزامی می‌دارد. ما در شناساندن ادبیات سیاسی این دوره، به ابعاد تأثیرات ادبیات شرق و جهان‌شناختی اسلامی آن، توجه و دقت لازم را خواهیم داشت.

دوره‌ی چهارم: تاریخ و ادبیات قزاق از ۱۹۱۷ تا ۱۹۹۱ است. در این دوره‌ی خفقان سیاسی، رژیم کمونیستی حاکمیت شوروی، روابط فرهنگی و ادبی با کشورهای اسلامی را ممنوع ساخته بود. با این حال، از نظر موضوعی، چهار نوع ادبیات در دوره‌ی سوسیالیستی شوروی، در جمهوری سوسیالیستی قزاق شکل گرفت:

۱. ادبیات پیرو آبی و طرفداران ادبیات برخاسته از ادبیات شرق، یا در واقع ادبیات عرفانی اسلامی. در این گروه، شاعران قزاق، با وجود ممنوعیت و موانع جدی از سوی حاکمیت کمونیستی، به ترجمه‌ی آثار فردوسی، حافظ، سعدی، نوابی، فضولی، نظامی و امثال ایشان پرداختند.

۲. شاعران طرفدار و معتقد به مبانی اسلامی، در این دوره، به اشکال مختلف، به فعالیت‌های خود در زمینه‌ی فرهنگی و ادبی ادامه دادند، که آثار شعری آن‌ها نیز قابل توجه و بررسی جدی است.

۳. ادبیات سمبولیک و استعاره‌ی ملی، که اثر بزرگی در بیداری روح ملی قزاق‌ها داشت.

۴. ادبیات رئالیستی شکل گرفته از ادبیات ماتریالیستی، که جای تعمق و تأمل خاصی دارد. در این گروه، از سوی نویسندگان و شاعران روسی و ادبیات غرب، آثار ادبی زیادی به زبان قزاقی ترجمه شد. که در جای خود به غنی‌سازی ادبیات قزاق، از نظر فرم و بیان و غنی‌سازی ظرافت بیان، تأثیرات آشکاری را نمایان ساخت، که درک آن محسوس است.



ما در این مقاله فقط به دوره‌ی فترت سیاسی قزاق، بین سنوات ۱۸۴۷ تا ۱۹۰۴، پرداخته‌ایم، تا خواننده بتواند موضوع مربوط به روابط و پیوندهای ادبیات قزاق با شرق، به‌طور عام، و لاجرم با ادبیات ایران، به‌طور خاص، آشنا شود. زیرا این پیوند ادبی قزاق و ایران، به‌طور کلی ارتباطی معنوی با ادبیات کلاسیک ایران دارد، که با آبابی آغاز می‌شود، ولی کماکان، پیوند ادبی قزاق با ادبیات فارسی، ادامه پیدا می‌کند و هرگز روابط ایجاد شده با آبابی، تا به این ایام گسسته نمی‌شود، که خود جای تأمل و تعقل دارد.

دوره‌ی پنجم: این دوره از تاریخ و ادبیات قزاق، از شانزدهم دسامبر ۱۹۹۱م، که سال اعلام استقلال جمهوری قزاقستان است، آغاز می‌شود. ادبیات این دوره، هنوز نتوانسته است از تأثیرات ایدئولوژیکی ادبیات شوروی سابق، به دیدگاه کاملاً آزاد و مستقل ملی خود دست بیابد. از این رو، جای سخن بسیار دارد.

ادبیات قزاق، از بطن ادبیات ترکان آسیای مرکزی تولد یافت. از زمان تأسیس خانان قزاق در سال ۱۴۶۵، برای انعکاس آرمان‌های سیاسی جدید و نگرش نوین، به ادبیاتی پویا و مبارز، که پاسخ‌گوی نیازهای آرمانی ملت نوپای قزاق باشد، احتیاج بود. از این رو، ادبیات نوپای قزاق، با اشعار شاعر متفکر، حسن سابیت اوغلو، که به دلیل عشق و غمخواری ملت خویش، به «قایغی» یعنی «غمخوار و اندوهگین» معروف شده، آغاز می‌شود. زیرا او در طول حیات خویش، به‌طور مداوم، در غم و اندیشه‌ی چگونگی شکل‌گیری سرزمین آینده‌ی ملت خویش بود. از این رو، ادبیات مستقل قزاق موجودیت خود را با سروده‌های او آغاز کرد. او که در اواخر قرن چهارده و اوایل قرن پانزده میلادی زندگی کرد، به سرودن اشعاری در مجموعه‌ی «سرزمین آرمانی» برای رسیدن به دو هدف ملی پرداخته بود:

۱. تا حد امکان، بخشی از میراث تاریخی - سیاسی خود را؛ یعنی سرزمین‌هایی که گذشتگان‌اش در چارچوب مملکت اردوی زرین به ارث گذارده بودند، ولی به واسطه‌ی طمع تاج‌وتخت خانی، درگیر کشمکش‌های سیاسی مدعیان شده و رو به اضمحلال و نابودی بود، صاحب شده و از آن پاسداری کنند. به‌حق، در راه رسیدن به آرمان‌های آن‌چنانی و تشکیل ملتی نوین، با تصاحب سرزمین‌های جدید و ایجاد کشوری نوپا به نام «مملکت خانی قزاق»، موفق بودند. از این رو، سروده‌های آرمانی حسن قایغی به واقعیت تاریخی تبدیل شد؛ زیرا مملکت خانی قزاق، تنها وارث «اردوی زرین» و حاکم بر بخش بزرگی از سرزمین وسیع دشت قپچاق، موجودیت بارز خویش را در کشوری به نام «جمهوری قزاقستان» تداوم بخشیدند و امروزه، به‌عنوان یکی از کشورهای آبرومند سازمان ملل متحد، در جامعه‌ی جهانی جای ویژه‌ی خود را دارند.

۲. از زمان حاکمیت بر دشت قپچاق، در زمان قاسم‌خان (۱۵۲۱ - ۱۵۱۱)، همه‌ی کوشش و تلاش خان‌هایی که بعد از وی بر تخت نشستند، از یک سو، و از سویی دیگر، تمامی دلاوران، شاعران و متفکران قزاق، حفظ تمامیت ارضی سرزمین خود را هدف اصلی حیات سیاسی خود دانسته و بر آن باور داشتند. در این راستا، در برهه‌های زمانی تاریخ خویش، همه در موضع تدافعی، در مقابل دشمن استیلاگر روسیه‌ی تزاری، تا پای مرگ ایستادگی و جان خود را فدای موجودیت کشور کردند. از ویژگی‌های منحصربه‌فرد ایستادگی شاعران قزاق، در مقابل دشمنان استعمارگر، این بود که شاعر قزاق، هم شعر مقاومت خویش را می‌سرود و هم، سلاح دردست، در میادین رزم، با سربازان مهاجم دشمن، می‌جنگید. این ویژگی ملی قزاق، در تاریخ بشریت، بی‌سابقه و یا کم‌سابقه است. زیرا، شاعر بودن و در حین حال



جنگاور بودن، از ویژگی‌های نادر انسان است. از این رو، شعر آنان، در زبان مردمان‌شان کلام ایمان را زمزمه می‌کرد، در رگ‌هایشان جاری بود و در میدان جنگ با خون شهدای حافظ وطن، بر خاک مقدس سرزمین اجدادی جاری می‌شد. این سنتی بود که تا آخرین دوره‌ی حیات سیاسی خانان قزاق ادامه یافت. آخرین شاعر این دوره‌ی پُر از جنگ و ظلمتی که دشمنان استعماری روسیه‌ی تزاری ایجاد کرده بودند، محمد اوتمیس اوغلو (۱۸۰۴ - ۱۸۴۶)، با اشعار لبریز از دلاوری و مقاومت روح ملی این سنت را ادامه داد. چون محمد اوتمیس اوغلو، از یک سو شاعری بزرگ در بین توده‌ی مردم و از سوی دیگر در میدان جنگ با دشمن، دلاوری شمشیرزن بود، با استقبال فرهیختگان و تصویب سازمان جهانی یونسکو، نام و اندیشه‌های این شاعر قهرمان، در دفتر تاریخ اندیشه‌ی بشری، به ثبت رسیده است. شاعران قزاق، در دفاع از موجودیت ملی و کشوری، مردان میدان و شهیدان جانباز وطن بودند، که کلام زیبا را با جان شیرین به سنگر مقاومت تبدیل کردند.

شاعران پیشکسوت قزاق، برای آغاز و پیدا کردن هویت ملی خویش، نیاز به مطالعه و شناخت ادبیات دوره‌ی میانه ترکی و فارسی و آشنایی با دانش اسلامی داشتند. از این رو، مقدمه‌ی کار خویش را در راستای آشنایی با ادبیات شرق اسلامی قرار دادند. چون در قرون وسطی، از قرن هفتم تا قرن پانزدهم میلادی، ادبیات عرب، ایران و ترک‌ها، با هسته‌ی جهان‌بینی اسلامی، در شناخت جهان و انسان‌شناسی، هدف مشترکی را در لایه‌ی مذهب مشترک و در یک جهت خاص و معین دنبال می‌کردند. از این رو، با انحلال مملکت خانی قزاق و با شهادت آخرین فرمانروای آن، کینساری خان، در ۱۸۴۷م و آغاز دوره‌ی فترت سیاسی ملت قزاق، از ۱۸۴۷ تا ۱۹۰۴، برای حفظ روح ملی و بازیافت هویت جدید تاریخی - ملی خود، مطالعه‌ی ادبیات ترکی و فارسی و هم‌چنین توجه به جهان‌بینی اسلامی و خاستگاه قوم قزاق را، آغاز راه خود قرار دادند، تا گذشته‌ی فرهنگی و معنوی خویش را بهتر و مدلل‌تر بشناسند. از این رو، در این مقاله، آبی و شاعران دنباله‌روی وی را، که به برهم‌آمیختگی ادبیات و فرهنگ قزاق با فرهنگ و ادبیات ترکی و فارسی و بینش اسلامی، اعتقاد داشتند، موضوع بحث و تحلیل خویش قرار دادیم. زیرا به باور آن‌ها؛ موجودیت ملی قزاق‌ها، جدای از باورهای اسلامی و داده‌های ادبیات ترکی و فارسی نیست. لاجرم، هدف این مقاله، شناساندن آن گروه از بزرگان ادب قزاق است، که به‌طور اعم تمایل به فرهنگ اسلامی و ادبیات شرقی، و به‌طور اخص توجه به ادبیات ترکی و فارسی، داشته‌اند. البته ادبیات ترکی و فارسی آن دوره از تاریخ ایران و آسیای مرکزی، جدای از دیدگاه اسلامی نبوده است. بنابراین، ادیبان و متفکران ترکی و فارسی، از این جهت، همکاری نزدیک و تنگاتنگی داشته‌اند، که بحثی جدا و عمیق دارد.

آغاز مملکت خانی قزاق، سال ۱۴۶۵م است. بعد از انحلال خانان قزاق در ۱۸۴۷م، هیچ‌گونه سیستم سیاسی، برای اداره‌ی امور مملکتی و اجتماعی و هم‌چنین رتق و فتق امور حیاتی شهروند قزاق، موجودیت عینی نداشت. از این رو، امور معیشتی و اجتماعی مردم، با حاکمیت‌های محلی و دست‌نشانده، حل و فصل می‌شد. این روند اداری، تحت سیاست‌های مزورانه‌ی روسیه‌ی تزاری، که با ایجاد حاکمیت‌های منطقه‌ای رقابت‌های ناسالم و خصمانه بین رقبا به‌وجود آورده بودند، قزاق‌ها را در سرزمین خویش از وحدت سیاسی لازم محروم کرده بود. از این رو، قزاق‌ها توان برقراری حکومت مرکزی را از دست داده بودند. به همین سبب، تلاش‌های فداکارانه‌ی آخرین خان قزاق، کینساری قاسم اوغلو (۱۸۰۲ - ۱۸۴۷)، برای



تثبیت و استوارسازی حکومت مرکزی خانات قزاق، به نتیجه‌ی عملی منجر نشد و لاجرم، به محو کامل مملکت خانی قزاق، از صحنه‌ی سیاسی انجامید.

سرزمین قزاق، پس از اضمحلال سیستم خانی، از ۱۸۴۷ تا زمان وفات آبی در ۱۹۰۴م، یک دوره‌ی فترت سیاسی را از سر گذراند. در این دوره شاعران قزاق، به دنبال هویت ملی خویش، سیر و تجسّسی در ادبیات شرق؛ یعنی هند و عرب به طور اعمّ و ادبیات ترکی و فارسی به طور اخص، نمودند. در همین سیر تاریخی و توجه به ارزش‌ها و داده‌های ادبیات شرق بود که آبی قونانبای اوغلو (۱۹۰۴ - ۱۸۴۵)، به طور آگاهانه، ادبیات ترکی و فارسی را، در رسیدن به ریشه‌های اصیل و ملی خویش، برگزید. راه آبی، راه ارزش‌های تفکر شرقی و اسلامی بود، که هرگز، حتی در دوره‌ی حاکمیت ددمنشانه‌ی اتحادیه‌ی جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی، از مسیر اصلی خود خارج نشد و به گونه‌ای مجازی به راه خود ادامه داد. به طوری که آبی، در هیچ‌یک از سال‌های حقیق کمنیستی، از صدر ادبیات قزاق به زیر کشیده نشد. گویی با تار و بود وجودی ملت قزاق، به پیوندی ناگسستنی، رقم خورده بود. ما، در این بررسی و تحلیل، شاعران قزاق را، از زمانه‌ی آبی تا پایان قرن بیستم، معرفی خواهیم کرد؛ شاعرانی که نه تنها به هر ترفندی پیوندهای فرهنگی و ادبی خود را با ادبیات شرق برقرار و پایدار نگاه داشتند، بلکه هم‌چنان آرزوی زنده کردن روابط تاریخی با ادبیات شرق اسلامی را، در گوشه‌ی ذهن خویش، حفظ کرده و در این راه کارهای ارزنده‌ای به انجام رساندند. لب کلام، هدف خاصّ ما، در نگارش این مقاله، معرفی آن گروه از شاعران قزاق است، که بعد از اضمحلال حاکمیت سیاسی خانات قزاق، به دنبال یافتن هویت فرهنگی و ملی خود، تمایل زیادی به شناخت بزرگان ادبیات شرق و آثار بی‌بدیل آن‌ها نشان داده و در راستای آشنا ساختن و تحلیل تاریخی و ادبی قزاق با ادبیات فارسی و ترکی و بینش اسلامی مجدّانه کوشیدند. چنان‌که، در دایره‌ی پیوندهای تاریخی و ادبی قزاق، با ادبیات کلاسیک فارسی و ترکی عصر میانه، بزرگانی هم‌چون آبی قونانبای اوغلو (۱۸۴۵ - ۱۹۰۴)، شاه‌کریم خدای‌بردی (۱۸۵۸ - ۱۹۳۱)، مشهور جوسپ کوبی اوغلو (۱۸۵۸ - ۱۹۳۱)، نورمحمد ایزتیلو اوغلو (۱۸۸۲ - ۱۹۳۹)، مظفر الیمبای (۱۹۲۳ - ۲۰۱۷)، قالیجان بک قوجین نورخواجه (۱۹۱۳ - ۱۹۹۰)، قواندیق شانکیت‌بای (۱۹۲۵ - ۲۰۰۱)، ایراش جامیش اوغلو (۱۹۲۸ - ۱۹۹۵)، عبدستار دربسعلی، اوتگین کومیسبای اوغلو (۱۹۴۰ - ۲۰۱۷) مجدّانه در این راه گام برداشتند.

در دوره‌ی حاکمیت شوروی سابق، با آگاهی بر این امر که روابط نزدیک فرهنگی و ادبی فرهیخته‌گان قزاق، پایه‌های شناخت هویت تاریخی ایشان را فراهم خواهد ساخت، با قطع روابط آن‌ها به بهانه‌ی فرهنگ مرتجع دینی، تا سال‌های درازی اجازهی مطالعه و پژوهش زبان‌های عربی، فارسی و ترکی و فلسفه‌ی اسلامی را، به طرق و حیل مختلف، ندادند. با تمّام موانع ایجاد شده از سوی دولت شوروی، علما و فرهنگیان قزاق از سال‌های ۱۹۷۰ اقدام به گشایش دپارتمان آموزشی زبان عربی کردند و در ادامه، در ایام نزدیک به سقوط اتحادیه‌ی شوروی، توانستند در ۱۹۸۹م، در دانشگاه الفارابی شهر آلماتی، دانشکده شرق‌شناسی را افتتاح نمایند. گشایش دانشکده شرق‌شناسی، آغازی شد برای آشنایی با بزرگان ادب شرق اسلامی. و این امر باعث به‌دست آمدن اطلاعاتی اولیه، از جایگاه تاریخی ایشان در تاریخ فرهنگی و ادبی قزاق، شد.

امروزه، در دانشکده‌ی شرق‌شناسی دانشگاه الفارابی، گروه‌های آموزشی زبان و ادبیات، در



آموزش تخصصی هشت رشته از زبان‌های شرقی؛ یعنی عربی، فارسی، چینی، کره‌ای، ترکی، ژاپنی، هندی و اردو و همچنین دو زبان غربی انگلیسی و فراسوی، داوطلب می‌پذیرد. هدف از گشایش دانشکده‌ی شرق‌شناسی، این است که ما، آگاهی عمیق‌تری، نسبت به فرهنگ و تاریخ خویش و لاجرم مللی که با ما در ارتباط تاریخی بوده‌اند، پیدا کنیم.

زیرا شناخت زبان، ادبیات و فرهنگ هر قوم و ملتی، آغازی است برای دوست داشتن و دوست شدن با آن قوم و ملت و گامی است از شناخت ظاهر به سوی شناخت باطن ایشان. از سویی امید است با فراگرفتن زبان ملی آنان، گامی در جهت شناخت عمیق‌تر تاریخ و فرهنگ ایشان برداشته شود. ما شرقیان جهان اسلامی، با وجود این‌که ارمغان‌های زیادی به تمدن جهانی تقدیم کرده‌ایم، اما همیشه از نعمات خودساخته‌ی خویش محروم بوده‌ایم. زیرا در شناخت هویت یکدیگر کوشا نبوده، نسبت به یکدیگر حسن بی‌تفاوتی داشته و حتی، به قول عامیانه، همدیگر را تحویل نمی‌گرفتیم. بدتر از آن، به دنبال تحقیر همدیگر بوده‌ایم. لاجرم، از شناخت همدیگر محروم مانده و قرن‌هاست، که هم‌چون عروسک سیاسی دستان استعمارگر، بر یکدیگر می‌تازیم، به خیال این‌که بر دشمن تاخته‌ایم.

در این مقاله، شاعر بزرگ قزاق، آبی قونابای اوغلو را تا حدّ توان به دوستان ادب معرفی خواهیم کرد. امید، که آغازی گردد، برای ادامه‌ی شناساندن شاعرانی، که ادبیات شرق و ادبیات



فارسی سرچشمه‌ی ذوق شاعری ایشان بوده است، تا حیات و آثار آنان، در نزد شما، به گنجینه‌ای آشنا و دوست بدل گردد.

«در زمینی با پستی و بلندی‌های ناهموارش بزرگ شدم،
خرده مگیر، با هزاران تن به تنهایی در افتادم!»
آبی قونابای اوغلو (۱۸۴۵ - ۱۹۰۴)

زندگی و اندیشه آبی قونابای اوغلو

آبی، نویسنده‌ی متفکر و شاعر اندیشمند، در ادبیات قزاق جای ویژه‌ای دارد. تاریخ هر ملتی با اندیشمندان آن ملت ارزیابی می‌شود. زیرا «اندیشه»، به عنوان هدیه‌ای الهی، تنها سلاح انسان به سوی رستگاری است. نویسندگان و شاعران در هر ملتی یافت می‌شوند، ولی آن‌هایی در تاریخ ملت‌ها ماندگار هستند، که در صف متفکران جای داشته باشند. زیبایی نظم و نثر، فقط با زیبایی کلام نمود پیدا نمی‌کند. زیبایی کلام، یکی از شروط برجستگی اثر ادبی است، اما اگر با عمق اندیشه هم‌ریشه نباشد، مسلماً آن اثر نمی‌تواند اثری پایدار در تاریخ ادبیات جهان باشد. آبی، در ادبیات قزاق، تنها پایه‌گذار ادبیات کتبی و یا ادبیات نوین نیست، او در واقع پایه‌گذار



اندیشه‌ی نوین در ادبیات قزاق است. به حق، او آموخت که بر خود بنگریم و خود را ارزیابی کنیم. از خود بپرسیم که آیا ما لایق نام «انسان» هستیم؟
 آبای خود می‌گوید: «به اعماق قلبم ژرف بنگر؛ من معما آدمی هستم؛ بر آن نیز بیندیش». این عبارت آبای، نه اینست که معمای هر آدمی در عمق تفکر او جای دارد؟ پس آبای در عمق کدام اندیشه غوطه‌ور شده و از چشمه‌ی کدام اندیشه جرعه‌ای نوش کرده که جامعه‌ی اطراف او از آن بی‌خبرند؟ شاید نا آگاهی اطرافیان آبای، از کوثر صاف و عمیق او، باعث شده بود که شاعر در احساس تنهایی، خود را در جامه‌ی معما ببوشاند. پس حل معما بودن آبای، نیاز به آن دارد که چشمه‌های زلال و عمیق‌اش را کشف کنیم. و اما آبای، راه چاره‌ی رسیدن به چشمه‌ی کوثر را خود در شعرش وصف کرده است، آن‌جا که می‌گوید:

«فضولی، شمسی، شیخ علی

نوایی، سعدی، فردوسی،

خواجه حافظ - ای همگان

مدد رسانید بر فریاد شاعری!»

فضولی، شمسی، شیخعلی، نوایی، فردوسی، سعدی و حافظ، بزرگان ادب شرق و جهان هستند. به قول آبای:

«امواج پیشین، برادران بزرگانند،

امواج پسین، برادران کوچک‌اند،

که به نوبت می‌میرند

و دوباره زنده می‌شوند.»

سخن آبای تسلسل نسل است؛ یعنی حرکت و جنبش گذر از نسلی به نسل دیگر. آن‌جایی که این تعقیب نسل‌ها قطع شود، قطعاً مرگ پایان آن است. این تسلسل هم بر زیست بیولوژیکی و هم بر زیست معنوی شامل می‌شود. در این راستا کلیم کاشانی متولد همدان در ۹۸۰ق و متوفی ۱۰۶۱ق در کشمیر، در ترجیع‌بند خویش می‌سراید:

«موجیم که آسودگی ما عدم ماست،

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم»

یا به قول اقبال لاهوری (۱۸۷۶ - ۱۹۳۸) که می‌گوید:

«ساحل افتاده گفت گرچه بسی زیستم،

هیچ نه معلوم گشت آه که من کیستم.

موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت،

هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم.»

بر قول آبای، بزرگان ادب گذشته، کسانی‌اند که هم‌چون موجی بزرگ، امواج موج بسیاری در وسعت جهان و اندیشه‌های انسانی پدید آورند. آبای، ایده‌های خود را بر ایده‌ی ملت و ذات انسان، به تسیب شعر کشیده است، تا انسان را در برقراری این جهان فانی، مجبور به اعتنا و توجه به ارزش‌های انسانی بکند. ما اگر بر واقعیت افکار آبای، که متکی به ملت و انسان است، چشم اعتنای خویش را بندیم، روزی خواهد رسید، که مجبور به بازگشت بر ایده‌ی او، برای تعمق و بازنگری بر آن خواهیم شد.
 فردوسی، که ملتی را زنده کرد و جهان اندیشه را منور ساخت، شاهنامه، شاهکار بی‌بدیل خود،



را با ستایش خرد «بنام خداوند جان و خرد» آغاز می‌کند.... و خرد راهنمای اندیشیدن انسان است. اندیشه، به راست‌روی یا کج‌روی انسان، امکان عملی می‌دهد. به عبارتی ذره‌ای خیر و یا ذره‌ای شر از غربیل اندیشه می‌گذرد. جان و خرد مقوله‌ای بس عمیق و فیلسوفانه است، که به هر کس، تنها به اندازه‌ی وسع دانش و اندیشه‌اش، امکان ورود به دامنه‌ی وسعت‌اش می‌دهد. در حقیقت، خرد، ثروت الهی‌ست، بر همه‌ی انسان‌ها، برای ابد. فردوسی آغاز شاهنامه‌اش را در وسعت هستی انسان و آفریننده‌ی انسان و جهان مزین می‌سازد و از ابتدای کار خویش، با جهان‌شناختی خویش، دروازه‌های اثر گرانیماه‌اش را به روی بشریت باز می‌کند.

سعدی، این شاعر دنیا دیده؛ به بسیار کشورها سفر کرده؛ با مردمان زیادی دیدار کرده و با آنان هم‌صحبت شده و در آخرخواسته است که دیده‌ها و شنیده‌هایش را فردوسی وار و در بحر شعری شاهنامه، در بوستان، به سلک نظم درآورد و چنان هم کرد. بوستان، موج پسین به دنبال موج پیشین، از پی شاهنامه قد علم کرد و جهانی را شادمان کرد. سعدی، یکی از مایعات حیات انسان؛ کار، را سرمایه‌ی جاودانی آدمی محسوب می‌دارد:

«برو کار می‌کن، مگو چیست کار،

که سرمایه‌ی جاودانی است کار»

سعدی، معیشت مردمان را بیشتر تجربه کرده و زندگی آدم‌ها را به عین دیده است. از این رو، قدر و منزلت کار کردن را عینی‌تر حس می‌کند.

حافظ، در پی غزلیات سعدی‌ها و سنایی‌ها، موجی دگرگونه است، در ادبیات جهان. آواز ژرفای دل، در اعماق عمیق‌تر جان و روح انسان، به کاوش می‌پردازد. زبان حافظ، معنایی دگرگونه به کلام می‌بخشد. همو شاعر سراید:

«جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم

یعنی از خلق جهان پاک‌دلی بگزینم»

اندیشه‌ی آبی، از فلسفه‌ی اسلامی فارابی و تفکرات برخاسته از ادبیات شرق فردوسی، سعدی و حافظ، از گنجینه‌های فکری فضولی، شمس‌ی، شیخ‌علی، نوایی، بابر، صوفی‌الله‌یار و دیگران بهره‌ی بسیار می‌برد و خزانه‌ی دانش خویش را پُر بار می‌کند و به ثروتی تمام‌ناشدنی بدل می‌گرداند، تا کاروان ادبیات قزاق را به ثروت فرهنگ و معنویات، که از خورشید شرق بر تابیده‌اند، هدایت کند. زیرا آبی نیز «ارزش انسان را در نیروی فعال بودن، فکر روشن و قلبی سرشار از مهرداشتن، مقدس می‌داند.» آدمی که تنبل است و از کار کردن می‌گریزد، در واقع اسیر نفس خویش است و آدمی که اندیشه‌ی قوی دارد، ولی از نور دل پاک محروم است، نمی‌تواند ارزش والای انسان را به خود و جامعه‌ی اطراف ارائه دهد. این‌گونه، آبی رگه‌های جهان‌شناختی خود را از ادبیات شرق تأمین می‌کند، زیرا او بی‌جهت و از بهر تفنن، «ای همگان مدد رسانید بر فریاد شاعری» را بر زبان جاری نمی‌کند. بی‌شک، یک چشمه‌ی زلال اندیشه‌ی آبی، ادبیات شرق است و لاجرم، بستر غنی ادبیات ترکی - فارسی در صدر آن قرار دارد.

دوره کودکی آبی در قید استعمار روسیه تزاری

زمان تولد، حیات و مرگ آبی، با فضای بس سنگین و ابرآلود سیاسی - اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی مصادف گشت. درست دو سال از زمان تولد او می‌گذشت، که با مرگ آخرین خان دوره‌ی خانان قزاق در ۱۸۴۷م، حاکمیت سیاسی ملت قزاق برای همیشه از صحنه‌ی تاریخ خارج شد و جایگزینی هم برای خود باقی نگذاشت. بدین‌گونه، آرمان ملتی،



برای حفظ یکپارچگی سرزمین خود، گویی به سرایی تبدیل می‌شد. در چنان فضایی، افسار سیاسی ملت قزاق، به طور کامل، به دست اداره‌ی روسیه‌ی تزاری افتاد. سرزمین قزاق، این‌بار به مناطق و نواحی کوچک اداری فئودالی تقسیم شد. در منطقه‌ای که آبای زندگی می‌کرد؛ یعنی ولایات شرقی قزاقستان، سیستم اداری «آقا سلطانی» جایگزین شد. آقا سلطان‌ها، به عنوان حاکم ناحیه، با رأی مردم و تحت نظارت نماینده‌ی رسمی تزار روس، انتخاب می‌شدند. رسم معمول گذشته این بود که خان‌ها فقط از تخمه‌ی چنگیزی منصوب می‌شدند. این قانون به کلی لغو شد. برای نامزدی در انتخابات آقا سلطانی، هر متمولی، از هر طبقه و از هر طایفه‌ای، حق نامزد شدن را داشت. بدین ترتیب، اداره‌ی حکومت مرکزی قزاق‌ها، به سیستم اداره‌ی نواحی توسط آقا سلطان، تغییر کرد. اداره‌ی سرزمین وسیع قزاق توسط حاکمان محلی، باعث از هم گسستگی ریسمان سیاسی و عدم اتحاد و یکپارچگی مردم قزاق می‌گشت. از نظر روانشناسی اجتماعی، گسست وحدت مردم، بر پایه‌ی رقابت‌های ناسالم، برای دست یازیدن به حاکمیت هر ناحیه، خطر از بین رفتن یکپارچگی ملی قزاق‌ها را به مشکل اساسی تبدیل کرده بود. به تثبیت آبای، در آن شرایط اجتماعی، سه جریان در اداره‌ی جامعه صاحب حق شده بودند: ۱. حاکم ۲. صاحب دارایی ۳. زورگویان و گردن‌شخ‌ها. و هر سه جریان، در پی منافع شخصی، به دنبال چاپیدن، دزدی، حيله‌گری و کلاه‌برداری بودند و کمتر کسی به فکر مردم بود و برای یکپارچگی ملت، جان‌فشانی می‌کرد. درست در چنین وضعیتی بغرنج و پیچیده، صاحبان سخن و اندیشه و عاشقان ملت، در صحنه‌ی ادبیات، کاری کردند کارستان. آبای، در چنان شرایط سیاسی - اجتماعی ملتی که در پرتگاه سقوط کامل بود، بزرگ شد. او، داستان‌سرایی، بدیبه‌سرایی، آهنگ‌سازی، نغمه‌سرایی و سخن‌سرایی را در همان جامعه‌ی گسسته‌ی سیاسی آموخت. جامعه‌ای که اگرچه از بُعد سیاسی هم‌چون زنجیره‌های گسسته بود، ولی آداب و رسوم و سنت‌های فرهنگی و ادبی ملی را حفظ کرده بود. از این رو، در واقع یکی از چشمه‌های زلال خزان‌های اندیشه‌ای آبای، فرهنگ و آداب ناب ملت خویش بود. او در ظلمت زمان و گرداب سیاسی چنان هائل، توانست برای ملت خویش نور اندیشه را برتاباند.

سرچشمه‌ی دانش آبای

آبای، از گذشته‌ی تاریخ و ادبیات شرق بسیار آموخت. زبان‌های ترکی، فارسی و عربی را یاد گرفت. در مدرسه‌ی دینی قرآن خواند. با این همه، دریافت که بایست روسی را نیز بیاموزد. چون، تا زبان آنان را فرانگیرد، امکان آشنایی با جریان سیاسی و اقتصادی روسیه را نخواهد داشت. از آنجایی که در یک خانواده‌ی مرفه و سرمدار بزرگ شده بود، امکان تحصیلات و فراگیری دانش گسترده‌ای داشت. لاجرم، روسی را آموخت و آثار نویسندگان و شاعران روس، مانند: اپوشکین، ل. تولستوی، ف. داستایووسکی، ا. گرتسن، م. سالتکوف - شدرین، ن. نکراسف، ا. کرولف، ا. تورگینف، ن. چرنیشوسکی را به زبان اصلی ایشان مطالعه کرد. از طریق زبان روسی، آثاری از اهل قلم غربیان، مثل: گوته و لرد بایرون و دیگران را مطالعه می‌کند. از سویی، با چهره‌های صاحب‌فکر روسیه از نزدیک آشنا شده و با آنان روابط دوستی نزدیکی برقرار کرده بود. مطالعات آثار آنان و روابط نزدیک با صاحبان اندیشه، زمینه‌ای شد برای ترجمه‌ی اشعاری از آثار آلکساندر پوشکین (۱۷۹۹ - ۱۸۳۷)، میخائیل لمانتوف (۱۸۱۴ - ۱۸۴۱) و ایوان کریلوف (۱۷۶۹ - ۱۸۴۴)، که به اتفاق نظر منتقدان بزرگ



ادب، ترجمه‌های بسیار موفق‌تری را به انجام رساند. سپس، اشعار شاعر معروف آلمانی، یوهان گوته (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲)، را از زبان روسی به زبان قزاقی برگرداند. ترجمه‌های بسیار ارزنده‌ی آبی، از یک سو استعداد آبی را، به عنوان شهروند قزاق، به ادب‌دوستان جهان معرفی کرد و از سوی دیگر دوستی فرهنگی ملت‌ها را ایجاد کرد. آن‌گونه که امروزه به پاس احترام به کار ارزنده‌ی آبی، مجسمه‌ی یادبود او را در شهرهای بزرگ روسیه و آلمان نصب کرده‌اند. درباره‌ی ترجمه‌ی اشعار گوته، نویسنده و مترجم بنام آلمانی‌الاصیل قزاق، گرولد بلگر (۱۹۳۴ - ۲۰۰۰)، اثر پژوهشی خود را تحت عنوان «گوته و آبی» در سال ۱۹۸۹ به چاپ رساند و توجه فرهنگ‌دوستان آلمانی را به اهمیت کار آبی جلب کرد. از این مقال متوجه می‌شویم که اولین چشمه‌ی ادب آبی فرهنگ ملی اوست. دومین چشمه‌ی زلال اندیشه‌های او، شرق اسلامی است. سومین چشمه‌ی خزان‌ی اندیشه‌ی آبی، همانا ادبیات روس و غرب بود.

بستر دانش آبی

آبی؛ شاعر، فیلسوف، آهنگساز، مترجم، فعال سیاسی، اجتماعی - فرهنگی، بنیانگذار ادبیات نوین و کتبی و پایه‌گذار اندیشه‌ی نوین سیاسی - اجتماعی، مصلح و پرچمدار علم و دانش، متفکر و معتقد به خدا و کلام او و الگوی تواضع و عشق به ملت قزاق است. اشعار شاعر، بر مبنای اخلاق و رفتار اجتماعی مردم قزاق، جهت تهذیب اخلاقی آنان سروده شده است. آثار نظم‌ی و نثری آبی، در یک مجموعه به صورت یک جلدی و بعضاً دو جلدی، منتشر شده و در اختیار عموم قرار گرفته است. نوشته‌های نثری او، شامل رساله‌های فلسفی است که دیدگاه‌های جهان‌شناختی او را ارائه می‌دهد. آثار نظم‌ی او، شامل اشعار دوران کودکی، نوجوانی، جوانی، میان‌سال و پیری و نیز شامل ترجمه‌هایی از اشعار شاعران روس و آلمان می‌باشد.

آبی، در یک خانواده‌ی بسیار مرفه و صاحب‌نام به دنیا آمد. پدرش «قونانبای» از مشاهیر قزاق بود. و در یکی از دوره‌های انتخاباتی، نامزد مقام «آقاسلطان» شد و با رأی اکثریت به عنوان آقاسلطان ناحیه‌ی «قارقارالی» انتخاب شد و از طرف تزار روس مقام وی تأیید و تصویب گردید.

زادگاه و شرح مشاغل پدر آبی

زادگاه قونانبای در ولایت سه می، ناحیه کوه چنگیز، قشلاق آقشوقی بود. در همان قشلاق در ۱۸۰۴م به دنیا آمد و در همان‌جا در سال ۱۸۸۶ بدرود حیات گفت. او نیز مانند پدرش اوسکه‌نبا‌ی از فعالان بنام سیاسی - اجتماعی منطقه بود. از سال ۱۸۳۴ تا سال ۱۸۵۶ در منطقه کوشنک - توبئقتی بولنس و در قارقارالی، آقاسلطان شده بود. بیست و دو سال در مقام اداری فعالیت داشت. درباره‌ی قونانبای، تبعیدی سیاسی لهستان به سبیریه، به نام آدولف یانوشکویچ (۱۸۰۳ - ۱۸۵۶)، در کتاب «خاطرات روزمره و نامه‌ها» چنین می‌نویسد: «نام قونانبای در منطقه مشهور بود. از خانواده ساده قزاق است. عقل و کیاست عجیبی داشت، صاحب زبان گویا و سخندان، پرکار و فعال بود. مدام، در اندیشه‌ی زندگی بهتر برای قوم و خویش، در تکاپو بود. قوانین صحرا و احکام قرآن را خیلی خوب می‌دانست. با احکامی که روسیه در رابطه با قزاق‌ها تدوین کرده بودند، هم‌چون کف دستش آشنایی داشت. او سخنوری قاطع و مسلمانی نمونه بود. مردم او را همچو پیامبری محترم می‌داشتند. از این رو همه‌ی طبقات مردم چه جوان، چه پیر، چه فقیر، چه دارا از اطراف و اکناف می‌آمدند و از او مشورت‌های لازم را می‌گرفتند. و با اعتباری که داشت، از طرف طایفه‌ی توبئقتی انتخاب و حاکم منطقه شده بود. او بر علیه



بی‌عدالتی و زورگویی صاحبان ثروت، طرح‌های زیادی را عملی کرده بود. کارنامه‌ی شخصیتی قونانبای، به قلم آدولف یانوشکوویچ، به‌حق صحیح و عادلانه است. زیرا قونانبای برای باسواد کردن مردم، در محلی به نام «یسکی تام» مدرسه‌ای بنا و افتتاح کرد. حکومت تزاری در سال ۱۸۴۶ به خاطر فعالیت عادلانه‌ی او، عنوان نمایندگی تزار در منطقه را به وی اعطاء کرد. قونانبای در فواصل سال‌های ۱۸۴۹ - ۱۸۵۲ به عنوان آقاسلطان ناحیه‌ی قارقارالی انتخاب شد. او در قارقارالی مسجدی بنا کرد که تا امروز پابرجاست. دوستداران ادبیات و آثار آبای، به طور مداوم به زیارت آن مسجد می‌روند. چون اکنون به صورت موزه‌ای تاریخی در امر خدمات فرهنگی فعال است.

از سال ۱۸۴۷، طرح و نقشه‌ی احداث مسجدی در قارقارالی تهیه شده، شانزده والی ناحیه، آن طرح را امضاء کرده و آقاسلطان وقت «قوسبک تاوکه اوغلو» نیز بر آن مهر زده و آماده بود، ولی امکان بنای آن فراهم نشده بود. با روی کار آمدن قونانبای، با عنوان آقاسلطان قارقارالی، از سال ۱۸۵۰ کار ساختمانی مسجد مزبور آغاز شد و یک سال بعد، یعنی ۱۸۵۱، به اتمام رسید. ساختمان مسجد تماماً با چوب و بدون به‌کارگیری میخ، بنا شد. در جوار مسجد، مدرسه برای تحصیل طلبه‌ها و بناهایی مسکونی برای سکونت روحانیون ساخته شد. قونانبای، بنای مسجد و مجتمع مسکونی و مدرسه را برای نسل آینده بنا کرد تا آنان دین اسلام و ارزش‌های اسلامی را فراموش نکنند و امکان سوادآموزی و آشنایی با دانش اسلامی را داشته باشند. مسجد مذکور تا سال‌های ۱۹۳۰ کم‌وبیش هم‌چنان فعال بود. ولی در آن سال‌ها با استحکام قدرت کمونیست‌ها و ضدیت آن‌ها با دین اسلام، فعالیت مسجد متوقف شد و این تعطیلی، به مدت شصت سال و اندی، به طول انجامید. بلاخره در بحبوه زمان استقلال، در سال‌های ۱۹۹۰ کار تعمیر و بازسازی مسجد با تلاش و کوشش نماینده مجلس وقت آقای طاهر منصوری و فرماندار قارقارالی آقایان تولوبای شهرباری و ابن رحیم‌جانی، دوباره بازسازی و مرمت شد. و امروزه از برکت استقلال، دروازه‌های آن به روی عبادیان باز است.

قونانبای دوره‌های حاکمیت اداری خود را از سطح «بی» یعنی مشاور سران محلی و منطقه‌ای، تا «بولس» یعنی رئیس یک قبیله در محدوده‌ی یک منطقه‌ی جغرافیایی، تا حد آقاسلطانی که در حد یک استاندار باشد، طی کرده بود. در تمام این مدت، حیات او چه در کار اداری و چه در کار قضاوت، پر از تضادها و تقابل‌ها بود. مثلاً در دوره‌ی آقاسلطان بودن، بر سر یک منطقه‌ی قشلاقی در دامنه‌ی کوه چنگیز، با یکی از بزرگان قوم به‌نام «بوجی» درگیر شد و او را به زیر فشار گرفت و به خاطر همین عمل، تحت بازرسی قرار گرفت و مدتی را در شهر آمبی در حبس بود، که آخر الامر با ضمانت یکی از نامداران قزاق، به‌نام سرهنگ چنگیز ولیخان، از حبس خانه آزاد می‌شود.

یکی از کارهایی که وجدان قونانبای را تا به آخر عمر معذب کرده بود، همکاری او با نیروهای امنیتی تزاری بود. قونانبای، پس از آزاد شدن از حبس خانگی شهر آمبی، با مساعدت آقاسلطان منطقه‌ی ایگوز باراک سلطانی، یک گروه متشکل از چهار تن به نام‌های: تابلدی، اودربای، ابدئلدا، تونلنکبای، که ایستگاه پستی میان ارقات - ایگوز را غارت کرده و نماینده‌ی تزار را به قتل رسانده بودند، دستگیر کرده و تحویل مأموران تزاری داد. تزار روس، به خاطر همین خوش خدمتی، دوباره مقام معتمدتزاری را به قونانبای اعاده می‌کند. ولی دستگیرشدگان حادثه‌ی مزبور، در شهر ایگوز به دار آویخته و تیرباران می‌شوند. مجازات سنگین آن افراد، اثر بسیار



اسف‌باری بر جان و روح قونان‌بای می‌گذارد و حس می‌کند که در دست مأموران تزاری، بازیچه و آلت‌دستی بیش نبوده، به طوری که، بعد از شنیدن خبر مذکور، از کار دولتی استعفا می‌دهد و برای همیشه کار اداری ترک می‌کند.

به هر حال، قونان‌بای در دوره‌ای از تاریخ ملتش، که بسیار پیچیده بود و سرنوشت آن، به عوامل خارجی بیش از عوامل داخلی وابسته بود، رهبری بخشی از جامعه‌ی پریشان‌حال را به‌عهده داشت. در چنان شرایطی، تسلط به اوضاع سیاسی - اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی امری غیرممکن بود. از این رو، در برهه‌ای از زمان با تجربیاتی که در اداره‌ی امور جامعه به‌دست آورده بود، حس کرد که خود در دست سیاسیون تزاری بازیچه‌ای بیش نیست. او برای صحت بخشیدن به روح بیمار جامعه‌ی وابسته به آن، تمام تلاش خود را به‌کار گرفت. مثلاً او در اداره‌ی آن بخش از منطقه‌ای که تحت نفوذش داشت، قوانینی را به اجرا گذاشت که بتواند تعادلی بین خواست‌های نیروی استعماری تزاری و خواست ملی و دینی ملت خویش ایجاد کند. از این رو، مجموع «قوانین سنتی قزاق»، «قوانین ویژه‌ای که برای قزاقان سیبری» از طرف تزار روسیه وضع شده بود، به علاوه‌ی قوانین شرعی اسلام، را با هم تلفیق کرده و تا حد امکان، قانونی متناسب با وضع جامعه تهیه و تدوین کرده، در اداره‌ی جامعه به‌کار گرفته بود. به همین جهت، در پیچش رویدادها، خود به شخصیتی معضل تبدیل شده بود. در شرایطی که بی‌عدالتی بر خاسته از سیستم استعماری، غارتگری و راهزنی‌ها، تظاهر و تشبث به دین، بی‌سوادی و بی‌خردی، از معضلات جامعه شده بود، بعضی از راه‌حل‌های گریز از معضلات را چنین توضیف کرد: ۱. حفظ اعتقادات دینی، به مدد تأسیس و افتتاح مدرسه‌ها، افزایش دادن وعظ‌های دینی و حمایت از روحانیون ۲. به نسل جوان علاوه بر آموزش‌های دینی، تأکید و یادآوری الزام یادگیری زبان روسی و در دستور کار قرار دادن تحصیل به زبان روسی، برای نسل جوان. ۳. حمایت‌های لازم از جریان‌های سیاسی - ملی. قونان‌بای چهل‌ساله بود، که آبی به دنیا آمد. از این جهت آبی شاهد چهل سال بعدی عمر پدرش بود. آبی، بر اساس شناختی که در این مدت دراز، بر پدر خویش پیدا کرده بود، در مرثیه‌ای با نام «پدر بزرگ تو حاجی بود»، که در رثای فرزندش، عبدالرحمان، سرود، پدر خود را این‌گونه توصیف کرده است: «با انجام کارهایی که میراث ماندنی او خواهد بود، نامی از خود برجای گذاشت، که هرگز از تاریخ محو نخواهد شد. هم انسانی خردمند، عادل، سخاوتمند و درستکار بود».

قونان‌بای در ۱۸۷۴ به سفر حج می‌رود و مدت دو سال در مکه سکونت اختیار می‌کند. او در این مدت، برای زوارانی، که در شرایط سخت و دشوار راه، به مکه می‌رسند، خانقاهی بنا می‌کند، که آنان بتوانند اتراقی برای استراحت و عبادت و حتی مکانی برای آموزش قرآن و عقاید اسلامی داشته باشند.

مادرداد پرور آبی

مادر آبی، «اولجان»، از یک خانواده‌ی معتمد آن دوره بود. خانواده‌ای که به سخنوری، شوخ‌طبعی و مبدعی، مشهور عام و خاص بودند. آبی، در دهم اوت سال ۱۸۴۵، در استان «سه می» امروزی، در دامنه‌ی کوه چنگیز، به دنیا آمد. بر طبق آداب قزاق‌ها، نوزاد به دنیا آمده را، با گفتن اذان در گوش وی، نام‌گذاری می‌کنند. نام آبی را بر طبق چنان رسمی «ابراهیم» گذاشتند. اما از آنجایی که او عزیزدردانه‌ی مادرش بود، مادرش او را «آبی» صدا می‌کرد. این تسمیه‌ی مادر، بر سلیقه‌ی اطرافیان هم مقبول افتاد، چنان‌که همگان او را با نام «آبی» خطاب می‌کردند. این‌گونه بود که نام آبی، اسم ابراهیم را به‌دست فراموشی سپرد و تاریخ حیاتش نام

آبای را برای همیشه به ثبت رساند. مادرش زنی بسیار صبور، باوقار، شوخ‌طبع، در کارهای دستی ماهر و موقعیت‌شناس بود، آن‌گونه که می‌دانست در کجا و چه وقت، باید سخن گفت و نظر داد و از این رو بی‌جا و بی‌مورد سخن‌گزار بر زبان نمی‌آورد. آبای در دامن چنین مادری بزرگ می‌شد. از طرفی بخت با او یار بود که مادربزرگی هم‌چون «زره» داشت. زره، مادربزرگ آبای، اخلاق صبور و قلبی مهربان داشت. از این رو مردم او را صمیمانه دوست می‌داشتند و او را «مادر بزرگ ملت» لقب داده بودند. آبای، با شنیدن داستان‌ها و قصه‌های مردمی زیادی، که مادربزرگش می‌گفت، بزرگ شد. از طرفی، از ملای محل «غایب‌خان» دروس مقدماتی قرآن و اسلام را می‌آموخت. این‌گونه، در دوران کودکی آبای، زمینه‌ی بروز استعداد ذاتی او فراهم می‌شود. اولجان، مادر آبای، دومین همسر قونابای بود. او صاحب چهار پسر شد (تا که جان، ابراهیم، آسحاق، اوسپان) که یکی از آن‌ها ابراهیم، همان آبای بود.

توضیح: در شماره‌ی ۲۶ فصلنامه میرداماد، قسمت دوم این مقاله با عنوان زیر ارائه خواهد شد: ۱ - تحصیلات و تجربیات اداری آبای ۲ - تجربیات و دیدگاه‌های سیاسی و اداری آبای ۳ - آخرین سالهای حیات آبای (سرنوشت برادر و فرزندان آبای) ۴ - مبنای خردآبای مکتب اسلام است. ۵ - روش و بینش تربیتی آبای ۶ - آثار برگردان آبای ۷ - دیدگاه روانشناختی آبای ۸ - اعضای خانواده آبای ۹ - رابطه‌ی خرد با حواس پنجگانه از دید آبای ۱۰ - دیدگاه آبای درباره‌ی روانشناسی یادگیری ۱۱ - آغاز و پایان زندگی آبای ۱۲ - پاسداران خرددانش آبای در جهان



آرامگاه آبای قونابای اوغلو و شاگردش، شاعر متفکر قزاق، شاه‌کریم خدای‌بردی اوغلو در روستای جیده‌بای استان قزاقستان شرقی.